



نقد کتاب سازمان وکالت

پدیدآورده (ها) : فاطمی، سید حسن

تاریخ :: تاریخ اسلام در آینه پژوهش :: زمستان 1385 - شماره 12

از 151 تا 172

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/108970>

دانلود شده توسط : سید حسن فاطمی

تاریخ دانلود : 03/07/1394

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

نقد کتاب سازمان وکالت

سیدحسن فاطمی *

اشاره

تعیین وکیل و نماینده از طرف ائمه علیهم السلام و نقش وکلای آنان در سازمان دهی امور شیعیان و پیش برد اهداف تشیع، از قدیم در منابع مربوط به زندگی ائمه مطرح بوده است و در بعضی از آن ها فصل خاصی نیز به این بحث اختصاص یافته، اما هیچ وقت موضوع نوشته مستقلی نبوده است. لکن در چند دهه اخیر، به علت نقش بسیار مهم وکلا، پژوهشگران به این موضوع با نگاهی تشکیلاتی توجه کرده و آثار ارزش مندی درباره آن، نگاشته اند. یکی از ارزش مندترین این آثار، کتاب سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام نوشته حجت الاسلام جناب آقای دکتر محمدرضا جباری است که در سال ۱۳۸۲ منتشر شد و مورد توجه قرار گرفت و در همایش کتاب سال ولایت و نیز کتاب سال حوزه (سال ۱۳۸۳) از آن تقدیر شد.

اخیراً نقدی بر این کتاب به قلم یکی از پژوهشگران به دفتر این نشریه رسیده که نخست، نقد، و سپس توضیح و پاسخ نویسنده کتاب، برای داوری خوانندگان، تقدیم می شود.

سازمان وکالت، محمدرضا جباری، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۲، ۲ جلدی.

کتاب سازمان وکالت از جمله آثار ارزش مندی است که اخیراً توسط فاضل محترم حجت الاسلام دکتر محمدرضا جباری به نگارش درآمده و با نگاهی نو به زندگانی ائمه اطهار علیهم السلام یکی از ابعاد مهم زندگی آن بزرگان را بررسی کرده است.

گذشته از نوآوری و تحلیل‌های نو، تحقیق گسترده در اطراف موضوع مورد نظر، ویژگی دیگر این اثر است، به گونه‌ای که به آسانی نمی‌توان مطلبی یافت که از آن غفلت شده باشد. هم‌چنین رعایت امانت در نقل و ترجمه، اطمینان خواننده را جلب می‌کند. ویژگی‌هایی از این دست، موجب استقبال مراکز علمی از این کتاب و انتخاب آن به عنوان پژوهش برتر در جشنواره‌های متعدد مانند کتاب سال ولایت و کتاب سال حوزه شده است.

مطالب کتاب سازمان وکالت در نه فصل سامان یافته است:

فصل اول: زمینه‌ها و عوامل تشکیل و گسترش سازمان وکالت توسط امامان شیعه علیهم‌السلام؛

فصل دوم: محدوده زمانی و سیر فعالیت سازمان وکالت از آغاز تا انجام؛

فصل سوم: قلمرو فعالیت سازمان وکالت؛

فصل چهارم: ساختار و شیوه عملکرد سازمان وکالت؛

فصل پنجم: وظایف و مسئولیت‌های سازمان وکالت؛

فصل ششم: ویژگی‌های کارگزاران سازمان وکالت؛

فصل هفتم: معرفی باب‌ها و وکلای معصومین علیهم‌السلام؛

فصل هشتم: بررسی موارد انحراف و خیانت در سازمان وکالت؛

فصل نهم: مدعیان دروغین وکالت و بابیت.

در عین حال که این جانب از این کتاب بهره فراوان بردم، پاره‌ای لغزش‌ها توجهم را جلب کرد، از این رو مناسب دانستم آن‌ها را مطرح کنم تا در صورتی که نویسنده محترم، آن‌ها را پذیرفت، در چاپ‌های بعدی برطرف شود. این جانب بیشتر، فصل هفتم را بررسی کرده و از میان افراد معرفی شده، فقط به وکیلان امام مهدی علیه‌السلام توجه داشته‌ام، هرچند گاه وکیلان امام هادی علیه‌السلام و امام عسکری علیه‌السلام نیز توجهم را جلب کرده است.

ذکر این نکته مناسب است که وکلای امام مهدی علیه‌السلام در عصر غیبت، منحصر در نایبان چهارگانه نبوده است، بلکه آن حضرت، وکیلان دیگری نیز داشته که رتبه آن‌ها پایین‌تر از نایبان خاص بوده است. در واقع، نایبان خاص در موارد زیر با وکلای دیگر، تفاوت داشته‌اند:

۱. نایبان خاص مستقیماً از سوی امام علیه السلام انتخاب می‌شدند، اما وکلای دیگر را معمولاً نایبان خاص به عنوان وکیل تعیین می‌کردند. اگرچه ممکن است گاهی با سفارش امام علیه السلام بوده باشد؛

۲. ارتباط نایبان خاص با امام علیه السلام مستقیم بود، اما ارتباط دیگر وکلا به واسطه نایبان خاص بود و حتی گاه با واسطه وکیلان دیگر با نایب خاص ارتباط برقرار می‌کردند؛

۳. اختیارات دیگر وکلا برخلاف نایبان خاص در مورد اخذ و مصرف اموال، محدود بود. مثلاً نمایندگی آن‌ها محدود به منطقه خاصی بود و در بیشتر موارد، اجازه تصرف در اموال را نداشتند و می‌بایست آن‌ها را به دست نایب خاص برسانند.

(۱۵۳)

از شرح حال برخی افراد و تمسک نویسنده به دلایل سست، چنین بر می‌آید که وی تمایل داشته وکلای زیادی را برای ائمه علیهم السلام اثبات کند که در ادامه به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

نویسنده برای تعیین وکیل، مبناهایی دارد که قابل تأمل است، همین مبناها سبب شده که وکیلان در نظر او توسعه یابند. به صرف این‌که شخصی ارادت‌مند اهل بیت علیهم السلام بوده و خدماتی برای امام علیه السلام انجام می‌داده، نمی‌توان او را وکیل امام دانست. شاهد این سخن آن است که حسین بن نصر قمی از کسانی بود که با بعضی وکلا ارتباط نزدیک داشت و اموال زیادی را برای ناحیه مقدس برد و حتی حضرت، دو قطعه پارچه برای تکفین به او داد،^۱ در عین حال، شیخ صدوق تصریح کرده که او وکیل نبود.^۲ هم‌چنین اگر وکیل یک امام، عصر امام بعد را درک کرده باشد، دلیل نمی‌شود که از جانب امام بعد نیز وکالت داشته است. البته اگر ثابت شود که وکلا از جانب منصب امامت، وکالت داشته‌اند و پس از رحلت یک امام، آنان به کار خود ادامه می‌دادند مگر از سوی امام بعد، عزل شوند، می‌توان مبنای نویسنده را پذیرفت.

در صفحه‌های ۴۳۰ و ۴۳۱ به اجمال نام ۴۵ نفر به عنوان وکلای امام مهدی علیه السلام آمده، اما بعید است بتوان وکالت بیش از سی تن از آن‌ها را اثبات کرد. با توجه به مخفی بودن عمده فعالیت وکلا و از بین رفتن کتاب‌های فراوان، به نظر

۱. ر.ک: سازمان وکالت، ص ۵۶۸ - ۵۷۱.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۳.

می‌رسد تعداد وکلای امام مهدی علیه السلام بسیار بیش از آن است که ما خبر داریم. به عبارت دیگر، بسیاری از اطلاعات در مورد وکلا ثبت نشده و بسیاری هم به مرور از بین رفته است، در عین حال، اثبات نیابت افراد نیاز به دلیل دارد.

برای روشن شدن این ادعا که بسیاری از کتاب‌ها، به ویژه منابع شیعی از بین رفته، توجه به دو عبارت شیخ طوسی مناسب است. ایشان پس از معرفی چند تن از وکلای ممدوح ائمه علیهم السلام، چنین می‌نویسد:

فهؤلاء جماعة الممدوحین، وترکنا ذکر استقصائهم لانهم معروفون مذکورون فی الکتب؛^۱ این‌ها عده‌ای از سفرای ممدوح بودند، و از معرفی کامل آن‌ها خودداری کردیم، زیرا آن‌ها معروف‌اند و در کتاب‌ها از آن‌ها یاد شده است.

هم چنین پس از ذکر چند تن از وکلای مذموم ائمه علیهم السلام می‌نویسد:

... و غیرهم مما لانطول بذکرهم لان ذلك مشهور موجود فی الکتب؛^۲ غیر از نام‌بردگان، افراد دیگری نیز هستند که با ذکر نام آن‌ها اطاله مقال نمی‌کنیم، زیرا آن‌ها مشهورند و نامشان در کتاب‌ها آمده است.

این درحالی است که اخبار چندانی در مورد وکلای ممدوح و مذموم ائمه علیهم السلام به دست ما نرسیده است.

مركز تحقیقات کامپویر علوم اسلامی

سمری یا صیمری؟

در صفحه ۴۷۹ این عنوان برای شرح حال نایب چهارم به چشم می‌خورد: «ابوالحسن علی بن محمد سمری (صیمری)».

یکی از لغزش‌هایی که در شرح حال نایب چهارم در عموم کتاب‌های متأخران دیده می‌شود، آن است که سمری و صیمری را یک نفر دانسته‌اند، در حالی که دو نفرند و نام آن‌ها و نام پدرشان مشترک است. آیت‌الله خویی در معجم رجال الحدیث آن دو را جداگانه معرفی کرده است.^۳ هرچه در منابع کهن جست‌وجو کردیم لقب نایب چهارم را به صورت «صیمری» نیافتیم. علی بن محمد صیمری متقدم بر علی بن محمد سمری و از

۱. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۵۱.

۲. همان، ص ۳۵۲.

۳. ر.ک: خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۵۲ و ۱۸۲.

اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بود.^۱ سال درگذشت او ۲۸۰ ق بوده، بر خلاف سمری که سال ۳۲۹ ق از دنیا رفت. در کمال الدین آمده است:

کتب علی بن محمد الصیمری - رضی الله عنه - یسأل کفنا فوراً: إنه یحتاج إلیه سنة ثمانین أو إحدى وثمانین. فمات - رحمه الله - فی الوقت الذی حده وبعث إلیه بالکفن قبل موته بشهر؛^۲ علی بن محمد صیمری طی نامه‌ای از امام علیه السلام درخواست کفن کرد. جواب آمد: او در سال [دویست و] هشتاد یا هشتاد و یک به آن نیاز پیدا می‌کند. او در همان وقت تعیین شده از دنیا رفت و امام علیه السلام یک ماه پیش از درگذشت او برایش کفن فرستاد.

(۱۵۵) نویسنده با استناد به رجال شیخ طوسی چنین نوشته است: «بنا به نقل شیخ طوسی، وی جزو اصحاب امام عسکری علیه السلام بوده است».^۳ البته شیخ طوسی سخنی از سمری به میان نیاورده، بلکه صیمری را از اصحاب امام عسکری علیه السلام معرفی کرده است. علاوه بر این، شیخ طوسی صیمری را از اصحاب امام هادی علیه السلام هم معرفی کرده، حال آن که نویسنده این را نقل نکرده است، شاید دلیلش آن بوده که با توجه به تاریخ درگذشت نایب چهارم، برای نویسنده قابل قبول نبوده که وی از اصحاب امام هادی علیه السلام هم باشد. اما توضیح دادیم که صیمری شخص دیگری است.

ابوعلی بن همام

از صفحه ۵۹۶ - ۵۹۸ به معرفی ابوعلی بن همام اختصاص دارد. در این قسمت، لغزش‌هایی به چشم می‌خورد:

الف - در صفحه ۵۹۷ می‌خوانیم: «شیخ صدوق متن توقیعی را از ابوعلی بن همام نقل کرده که متضمن دعایی است که شیعیان در عصر غیبت ترغیب به خواندن آن شده‌اند، و شروع آن با این جملات است: «اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبيک...». این توقیع را محمد بن عثمان عمری به ابوعلی بن همام املا کرده و او را به مداومت بر قرائت این دعا امر نموده است».

۱. ر.ک: رجال الطوسی، ص ۳۸۹ و ۴۰۰.

۲. شیخ صدوق، همان، ص ۵۰۱، ح ۲۶.

۳. محمد رضا جباری، همان، ص ۴۷۹.

در کمال الدین آمده است:

حدثنا أبوعلی بن همام بهذا الدعاء، وذكر أن الشيخ العمري - قدس الله روحه - أملاه عليه وأمره أن يدعو به وهو الدعاء في غيبة القائم - عليه السلام - اللهم عرفني نفسك، فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرف نبيك...^۱ أبوعلی بن همام این دعا را برای ما حدیث کرد و یادآور شد که عمری به او املا کرده و به او امر کرده که آن دعا را بخواند و آن دعای غیبت قائم عجل الله فرجه است: اللهم عرفني نفسك... .

همانگونه که ملاحظه می شود، در خبر شیخ صدوق سخن از توقیع نیست، احتمالاً نایب دوم این دعا را از روایت امام صادق علیه السلام گرفته است. شیخ صدوق در همین کتاب روایت می کند:

(۱۵۶)

قال زرارة: فقلت: جعلت فداك، فإن أدركت ذلك الزمان فأبى شئ أعمل؟ قال: يا زرارة إن أدركت ذلك الزمان فأدم هذا الدعاء: اللهم عرفني نفسك، فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرف نبيك...^۲ زراره می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، اگر آن زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمود: ای زراره، اگر آن زمان را درک کردی، دائم این دعا را بخوان: اللهم عرفني نفسك... .

ب - نویسنده کوشیده است ابوعلی بن همام را وکیل امام عصر علیه السلام معرفی کند.

خلاصه اخبار مورد استناد چنین است:

۱. نایب دوم توقیعی را برای او خواند که متضمن دعایی بود و او را امر به مداومت بر قرائت آن کرد.

البته - همانطور که گفته شد - این دعا توقیع نیست، علاوه بر این، تنها نشان می دهد که ابوعلی با نایب دوم ارتباط داشته است.

۲. او یکی از رؤسای شیعه است که هنگام احتضار نایب دوم بر بالینش حاضر بود.

۳. هنگامی که حسین بن روح در زندان مقتدر عباسی بود، توقیعی در لعن شلمغانی رسید و ابن روح آن را برای ابوعلی بن همام فرستاد تا میان شیعیان پخش کند. روشن است که از اخبار فوق، چیزی جز نزدیکی او به نایبان خاص استفاده نمی شود.

۱. شیخ صدوق، همان، ص ۵۱۲، ح ۴۳.

۲. شیخ صدوق، همان، ص ۳۴۲، ح ۲۴.

ج- در معرفی ابوعلی بن همام آمده است:

روایتی که شیخ طوسی نقل کرده حاکی از آن است که در دوره محبوس بودن حسین بن روح، به خصوص پس از انحراف شلمغانی، ابوعلی بن همام نقش جانشین را برای وی ایفا می کرده است. بنابراین، روایت، هنگامی که توقیع ناحیه مقدسه در ذی الحجه سال ۳۱۲ ق در لعن شلمغانی صادر شد، حسین بن روح در حبس مقتدر عباسی به سر می برده، از این رو این توقیع را از حبس برای ابوعلی بن همام ارسال می کند، و او نیز آن را به دستور ابن روح در میان شیعیان پخش می کند.

نویسنده از این که ابوعلی بن همام مأمور پخش توقیع امام علیه السلام شده، استفاده کرده که ابوعلی جانشین نایب خاص بوده، حال آن که، صرف پخش توقیع امام علیه السلام توسط شخصی، دلالت نمی کند که وی جانشین نایب خاص بوده است. این قبیل برداشت های مبالغه آمیز در موارد دیگر نیز مشاهده می شود.

وکالت احمد بن حمزه از طرف امام هادی علیه السلام

در صفحه ۵۴۱، احمد بن حمزه بن یسع بن عبدالله قمی را این گونه معرفی کرده است: تنها دلیل بر وکالت وی، روایت کشی و شیخ طوسی از ابو محمد رازی است که طبق آن، توقیعی از سوی امام هادی علیه السلام صادر، و در آن، جمعی از وکلای آن جناب، از جمله احمد بن حمزه توثیق شده اند.

شیخ طوسی می نویسد:

عن أبي محمد الرازي قال: كنت وأحمد بن أبي عبدالله بالعسكر، فورد علينا رسول من قيل الرجل فقال: أحمد بن إسحاق الأشعري وإبراهيم بن محمد الهمداني وأحمد بن حمزة بن الیسع ثقات؛^۱ از ابو محمد رازی روایت شده: هنگامی که من و احمد بن ابی عبدالله در عسکر بودیم، واسطه ای از سوی رجل نزد ما آمد و گفت: احمد بن اسحاق اشعری و ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزه بن یسع ثقه اند.

همین خبر در رجال کشی نیز آمده است.^۲ با توجه به خبر شیخ طوسی و کشی، دو اشکال به عبارت نویسنده وارد است:

اولاً: نام امام در این خبر ذکر نشده است، اما با توجه به این که شیخ طوسی این خبر را در

قسمت توقیعات امام مهدی علیه السلام آورده، انتساب این توقیع به صاحب الزمان علیه السلام

ترجیح دارد؛

۱. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۱۷، ح ۳۹۵.

۲. ر. ک: همو، اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۸۳۱، ح ۱۰۵۳.
www.noorfrags.ir

ثانیاً: در این خبر، سخن از وکالت نیست، علاوه بر این، لازمه توثیق، توکیل شخص نیست. بنابراین، با این روایت نمی‌توان وکالت احمد بن حمزه را اثبات کرد.

وکالت احمد بن اسحاق قمی از سوی امام هادی علیه السلام

اگرچه از طریق اخبار می‌توان وکالت احمد بن اسحاق قمی را از سوی امام عسکری علیه السلام و امام عصر علیه السلام ثابت کرد، اما برای اثبات وکالت او از سوی امام هادی علیه السلام به دلایلی تمسک شده که ناتمام به نظر می‌رسد، هم‌چنان که یکی از دلایل نویسنده مبنی بر وکالت او از سوی امام مهدی علیه السلام نیز پذیرفته نیست. در صفحه ۵۴۹ برای اثبات وکالت او از جانب امام هادی علیه السلام آمده است:

نام وی در ردیف چند تن وکیلی است که ضمن توقیع صادر شده از سوی امام هادی علیه السلام توثیق شدند.

در واقع، این عبارت به خبری اشاره دارد که ذیل عنوان قبل گذشت و گفتیم که آن، نه نشان می‌دهد که توقیع از جانب امام هادی علیه السلام است و نه حکایت از وکالت دارد. هم‌چنین نویسنده در همین صفحه، قرینه دیگری برای اثبات وکالت احمد بن اسحاق قمی از جانب امام هادی علیه السلام آورده و نوشته است:

قرینه دیگر بر وکالت او و نیز جایگاه والایش نزد امام هادی علیه السلام روایت ابن شهر آشوب است مبنی بر این‌که آن حضرت به هر یک از احمد بن اسحاق و علی بن جعفر و عثمان بن سعید به سبب نیاز مالی آنان، سی هزار دینار عطا فرمود!

البته با خبر فوق نمی‌توان وکالت احمد بن اسحاق را از سوی امام هادی علیه السلام اثبات کرد، زیرا افراد فراوانی را سراغ داریم که به سبب نیاز مالی دیگران، به آن‌ها پول می‌دهند، اما آیا می‌توان گفت که گیرنده پول، وکیل دهنده پول است؟ پول دادن به دیگران به ندرت به سبب داشتن وکالت است.

هم‌چنین در صفحه ۵۵۴ می‌خوانیم:

دلیل دیگر بر بقای احمد بن اسحاق و وکالت او تا پس از شروع عصر غیبت، تصریح شیخ طوسی در این باره است. سخن وی چنین است: وقد کان فی زمان السفراء المحمودین اقوام ثقات ترد علیهم التوقیعات من قبل المنصوبین للسفارة من الاصل و منهم احمد بن اسحاق و جماعة یخرج التوقیعات فی مدحهم.

البته سخن شیخ طوسی بر بقای احمد بن اسحاق تا عصر غیبت صراحت دارد، اما بر وکالت او از جانب امام مهدی علیه السلام دلالت ندارد، زیرا به صرف این که شخصی ثقة باشد و توفیق هم در مورد او صادر شود، بر وکالت او دلالت ندارد.

اشتباه در نقل

در صفحه ۵۶۰ با استناد به تنقیح المقال و ارشاد در مورد حاجز بن یزید و شاء گفته است: «در بسیاری از روایات از وی تنها با تعبیر و شاء یاد شده است».

عبارت تنقیح المقال چنین است: «یوصف فی كثير من الاخبار بالو شاء»^۱. بنابراین، مامقانی می گوید که در بسیاری از اخبار، موصوف به و شاء شده است نه این که در بسیاری از اخبار تنها با تعبیر و شاء از او یاد شده است. چنین مطلبی را در کتاب ارشاد شیخ مفید نیز نیافتیم.



برداشت نادرست از اخبار

در صفحه ۴۶۳ می خوانیم:

شیخ طوسی ضمن نقل دو روایت در باره وصیت آخر سفیر دوم، به اسامی وکلای برجسته آن زمان تصریح کرده است که عبارتند از: ابوعلی بن همام، ابو عبدالله بن محمد کاتب، ابو عبدالله باقطنی، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبدالله وجناء و جعفر بن احمد بن متیل. این دو روایت، هم اسامی وکلای ارشد بغداد را در حدود سال های ۳۰۴ - ۳۰۵ ق آشکار می سازد، وهم بر وفات احمد بن اسحاق و حاجز و قطان که از زمان نخستین سفیر در بغداد بوده اند، دلالت دارد.

در کتاب غیبت شیخ طوسی دو روایت در مورد زمان احتضار نایب دوم آمده که ظاهراً مراد نویسنده، این دو خبر است:

- عن جعفر بن أحمد بن متیل قال: لما حضرت أبا جعفر محمد بن عثمان العمري -رضي الله عنه الوفاة كنت جالسا عند رأسه أسأله وأحدثه، وأبو القاسم بن روح عند رجليه. فالتفت إلي ثم قال: أمرت أن أوصي إلى أبي القاسم الحسين بن روح. قال: فقلت من عند رأسه وأخذت بيد أبي القاسم وأجلسته في مكانى وتحولت إلى عند رجليه؛^۲ جعفر بن احمد بن

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۴۱، ش ۲۰۲۴.

۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۷۰، ج ۳۳۹.

متیل می‌گوید: هنگام احتضار محمد بن عثمان عمری، بالای سرش نشسته بودم و از او سؤال می‌کردم و با او گفت‌وگو می‌کردم و ابوالقاسم بن روح کنار پای او بود. عمری به من توجه کرد و گفت: به من دستور داده شده که به حسین بن روح وصیت کنم. از بالای سر او برخاستم و دست حسین بن روح را گرفته به جای خود نشاندم و کنار پای عمری نشستم.

- إنَّ أباجعفر العمري لما اشتدت حاله اجتمع جماعة من وجوه الشيعة، منهم أبوعلی بن همام وأبو عبدالله بن محمد الكاتب وأبو عبدالله الباقطانی وأبوسهل إسماعیل بن علی النوبختی وأبو عبدالله بن الوجناء وغيرهم من الوجوه [و] الاكابر، فدخلوا علی أبي جعفر (رض) فقالوا له: إن حدث أمر فمن يكون مكانك؟ فقال لهم: هذا أبو القاسم الحسين بن روح بن أبي بحر النوبختی القائم مقامی والسفير بينكم وبين صاحب الامر - علیه السلام - والوكيل [له] والثقة الأمين، فارجعوا إليه فی أموركم وعولوا علیه فی مهماتكم فبذلك أمرت وقد بلغت^۱ هنگامی که حال ابوجعفر عمری به وخامت گرایید، عده‌ای از برجستگان شیعه گرد او جمع شدند، از جمله ابوعلی بن همام و ابوعبدالله بن محمد کاتب و ابوعبدالله باقطنانی و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابوعبدالله بن وجناء و بزرگان دیگر. آنان پرسیدند: اگر حادثه‌ای پیش آمد، جانشین شما چه کسی است؟ جواب داد: این حسین بن روح جانشین من و سفیر، میان شما و صاحب الامر عنه السلام و وکیل او و ثقة امین است. در پیشامدها به او مراجعه کنید و در امور مهم به او اعتماد کنید. به این امر فرمان داده شده‌ام و اینک آن را ابلاغ کردم.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود هیچ‌یک از این دو خبر بر وکالت نام‌برندگان دلالت ندارد، بلکه تنها نزدیک بودن آن‌ها به نایب دوم استفاده می‌شود. علاوه بر این، در دو روایت، نامی از احمد بن اسحاق و حاجز و قطان به میان نیامده است، بنابراین، جا داشت نویسنده توضیح می‌داد که چگونه از این اخبار، درگذشت این سه نفر را استفاده کرده است. نویسنده در صفحه ۵۶۳ در معرفی حاجز بن یزید و شاء توضیح داده است که عدم حضور این افراد بر بالین نایب دوم هنگام احتضار او، نشانه درگذشت آن‌هاست. اما این برداشت، پذیرفته نیست، زیرا ممکن است در آن هنگام، آن‌ها در بغداد نبوده‌اند. و با توجه به این‌که نویسنده در صفحه ۵۶۰ یادآور شده که این سه تن از وکلای مبرز بوده‌اند، احتمال سفر آن‌ها برای انجام وظیفه وکالت، بسیار قوی است.

۱. همان، ص ۳۷۱، ح ۳۴۲.

عدم معرفی تفصیلی

نویسنده در صفحه‌های ۴۳۰ و ۴۳۱ به اجمال، نام وکلای امام عصر علیه السلام را آورده و پس از آن، هرکدام از آن‌ها را به تفصیل معرفی کرده و اخبار مربوط به وکالت آن‌ها را بررسی کرده است. در این قسمت، نام‌های ابوعبدالله بن محمد کاتب و ابوعبدالله باقطنی و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی را آورده، اما جداگانه و به تفصیل معرفی نکرده است، علاوه بر این، نامشان از طریق فهرست مطالب و فهرست اعلام نیز به دست نیامد. اگر مستند نویسنده همان خبری است که ذیل عنوان قبل گذشت، گفتیم که بر وکالت آن‌ها دلالت ندارد. در عین حال، جا داشت، ذیل عنوان مستقلی آن‌ها را نیز معرفی می‌کرد.

هم‌چنین ابورجاء مصری و عمرو اهوازی را جزء وکلا به شمار آورده، اما مستند وکیل بودن آن‌ها را ذکر نکرده است.

عطار

شیخ صدوق نام کسانی را که از معجزات امام مهدی علیه السلام آگاه بوده و توفیق دیدار آن حضرت را یافتند، به اجمال ذکر کرده است و تنها مشخصه یکی از وکلای بغداد را عطار نوشته است.^۱ نویسنده در صفحه ۵۵۷ او را همان محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار قطان دانسته و هنگام معرفی او نوشته است:

شیخ صدوق با ذکر لقب وی (العطار) وی را در ردیف آن دسته از وکلای بغداد ذکر می‌کند که موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه السلام و وقوف بر معجزاتش شده‌اند.

برخی القاب، مثل نباش که افراد اندکی ملقب به آن می‌شدند، در صورتی که مطلق باشد راحت‌تر می‌توان شخص مورد نظر آن را یافت، اما کلماتی مثل عطار که بر افراد فراوانی اطلاق می‌شده به آسانی نمی‌توان به دست آورد که مراد از آن چه کسی است، به ویژه در مورد وکلای عصر غیبت صغرا که به علت مخفی بودن فعالیت آن‌ها شناسایی‌شان دشوار است. بر این اساس، به آسانی نمی‌توان عنوان عطار در عبارت شیخ صدوق را به محمد بن احمد نسبت داد. شاهد این مطلب، آن

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۲.

است که بنای برخی از رجالیان معاصر در مورد نام‌های مجملی که در عبارت شیخ صدوق آمده، آن است که نام کامل آن‌ها را معرفی کنند، اما در مورد عطار هیچ اظهار نظری نکرده‌اند و این حکایت از آن دارد که نتوانسته‌اند آن را بر محمد بن احمد تطبیق کنند.^۱

وکالت حسن بن نصر و ابوصدام

نویسنده از صفحه ۵۶۸ - ۵۷۱ حسن بن نصر قمی و ابوصدام را به عنوان وکلای امام عسکری علیه السلام و امام مهدی علیه السلام معرفی کرده است. برای اثبات وکالت این دو نفر از سوی امام مهدی علیه السلام به خبری تمسک کرده که به دلیل طولانی بودن آن، به ذکر خلاصه خبر بسنده می‌کنیم:

پس از رحلت امام عسکری علیه السلام، حسن بن نصر، ابوصدام و گروهی دیگر در مورد تکلیف اموال در دست وکلا با یکدیگر گفت‌وگو کردند و تصمیم گرفتند در این زمینه، تحقیق کنند. از این رو، حسن بن نصر نزد ابوصدام رفت و گفت: تصمیم دارم به حج بروم. ابوصدام از وی خواست که این سفر را به تعویق بیندازد، اما حسن نپذیرفت و اموال ناحیه را به احمد بن یعلی بن حماد سپرد و سفارش کرد که پس از ظهور ناحیه مقدسه، اموال را به ایشان تحویل دهد و به سفر رفت.

حسن می‌گوید: به بغداد که رسیدم، برخی وکلا نزد من آمده، اموالی را آوردند. من از این قضیه در شگفت شدم که در توقیعی دستور داده شد که اموال را به سامرا ببرم. اموال را تا دهلیز خانه حضرت در سامرا بردم. با راهنمایی غلام سیاهی به درون خانه رفتم. از اتاقی دیگر از پشت پرده، چنین صدایی آمد: ای حسن بن نصر! خدای را بر این منتهی که بر تو نهاد، سپاس گوی و تردید به خود راه مده که شیطان این را دوست دارد.

سپس دو پارچه به من داده شد و گفتند: این‌ها را بگیر که به زودی به آن‌ها نیاز پیدا می‌کنی! آن‌ها را گرفتم و بیرون آمدم. راوی می‌گوید: حسن بازگشت و در ماه رمضان درگذشت و در همان دو قطعه پارچه، تکفین شد!^۲

۱. ر.ک: خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۳۲۲ و شوشتری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۳ و علی نمازی شاهرودی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۴۰۸.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۱۷، ح ۴.

نویسنده مدعی است که «این روایت، به خوبی حکایت از وکالت حسن بن نصر و ابوصدام دارد»، حال آنکه عدم دلالت این روایت بر وکالت ابوصدام روشن است. در مورد حسن بن نصر هم نهایت چیزی که بتوان از این روایت استفاده کرد آن است که وی وکیل امام حسن عسکری علیه السلام بوده و در پی تفحص از جانشین آن حضرت بوده تا اموال را به او برساند، اما بر وکالت او از سوی امام مهدی علیه السلام دلالتی ندارد. جالب است که شیخ صدوق از او در زمره ملاقات‌کنندگان با امام مهدی علیه السلام یاد کرده است و تصریح کرده که او وکیل نبوده است.^۱ به نظر ما به صرف این که شخصی امین کسی می‌شود تا اموالی را به امام علیه السلام برساند، دلیل بر وکالت او از جانب امام علیه السلام نیست.

وکالت جعفر بن احمد بن متیل و پدرش

نویسنده از صفحه ۵۹۳ - ۵۹۵ تلاش کرده که نشان دهد احمد بن متیل قمی و فرزندش وکیل امام مهدی علیه السلام بوده‌اند. وی می‌نویسد:

یکی از روایات که به خوبی دلالت بر مدعای ما دارد نقل شیخ طوسی از اکابر شیعه در عصر دومین سفیر است. به گفته آنان، رؤسا و اکابر شیعه در این عصر، تردیدی نداشتند که اگر اتفاقی برای دومین سفیر رخ دهد، جز جعفر بن احمد بن متیل یا پدرش، کس دیگری جانشین سفیر نخواهد شد، زیرا وی و پدرش با سفیر دوم نزدیکی و خصوصیت بسیار داشتند، و سفیر غالباً در منزل آنان به سر می‌برد، و حتی در اواخر عمر، آن غذایی را تناول می‌نمود که در منزل آنان طبخ شده باشد! از این رو، سران شیعه تردید نداشتند که در صورت بروز اتفاقی، وصیت بر جانشینی، در باره جعفر یا پدرش واقع می‌شود. با این همه، هنگامی که ابوالقاسم حسین بن روح به جانشینی دومین سفیر منصوب گشت، همه آن را پذیرفتند، و در کنار وی همچون سفیر پیشین به ادای خدمت پرداختند، و جعفر بن احمد بن متیل نیز تا آخرین لحظه حیات در ضمن دستیاران ابوالقاسم حسین بن روح به کار مشغول بود.

این خبر در کتاب غیبت شیخ طوسی آمده است.^۲ نهایت چیزی که از این خبر و

۱. شیخ صدوق، همان، ص ۴۴۳.

۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۶۹، ح ۳۳۷.

خبرهای دیگر که نویسنده به عنوان شاهد ادعای خود آورده، استفاده می‌شود این است که این دو، دستیار و از نزدیکان بعضی نایبان چهارگانه بوده‌اند. اما به صرف این که شخصی نزدیک به نایب خاص و حتی خدمت‌گذار او باشد بر وکالتش دلالت ندارد. در عصر ما افراد بسیاری خدمت‌گذار بیوت مراجع تقلیدند و حتی ممکن است مرجع تقلید به خانه آن‌ها برود، اما این امور، حکایت از وکالت آن‌ها از مرجع ندارد.

برداشت نادرست از خبر

در صفحه ۴۶۳ آمده است:

(۱۶۴)

روابط ابوجعفر عمری با وکلا کاملاً سرتی و حساب شده بود، به نحوی که هیچ رد پایی به جای نمی‌نهاد! بنا به گزارش شیخ صدوق، در یک مورد، سفیر دوم محل ملاقات خود با ابن متیل را یکی از خرابه‌های عباسیه در بغداد تعیین نمود تا توقیع ناحیه مقدسه را برایش بخواند، و در آن جا نیز پس از قرائت توقیع، آن را از بین برد!

روایت شیخ صدوق چنین است:

حدثني أبوعلی المتیلى قال: جاءني أبو جعفر فمضى بي إلى العباسية وأدخلني خربة وأخرج كتاباً فقرأه عليّ فإذا فيه شرح جميع ما حدث عليّ الدار وفيه: أن فلانة - یعنی ام عبدالله - تؤخذ بشعرها وتخرج من الدار ويحدر بها إلى بغداد، فتقعد بين يدي السلطان وأشياء مما يحدث. ثم قال لي: احفظ! ثم مرق الكتاب وذلك من قبل أن يحدث ما حدث بمدة: أبوعلی متیلى می‌گوید: ابوجعفر مرا به عباسیه برد و وارد خرابه‌ای کرد و نامه‌ای را برایم خواند. در آن، شرح همه اتفاقات در خانه وجود داشت. در آن، آمده بود: فلان زن، یعنی ام عبدالله دست‌گیر می‌شود و او را از خانه بیرون برده به بغداد می‌برند و در برابر سلطان می‌نشیند. اتفاقات دیگر نیز در توقیع آمده بود. سپس ابوجعفر به من گفت: این مطالب را حفظ کن و بعد نامه را از بین برد (یا از او خواست که از بین ببرد). این توقیع مدتی پیش از رخ دادن حوادث بود.

بی تردید، بخش عمده‌ای از فعالیت وکلا سرتی بوده است و به همین دلیل، ابهامات زیادی در مورد وکلا و فعالیتشان وجود دارد. اما خبر فوق به صراحت دلالت ندارد که کلا فعالیت آن‌ها سرتی بوده، بلکه ممکن است این نامه خاص که سخن از سلطان در آن بوده یا سرتی مردم در آن وجود داشته، از بین برده شده و نایب دوم نمی‌خواسته به دست دیگران بیفتد.

۱. شیخ صدوق، همان، ص ۴۹۸، ح ۲۰.

قاسم بن علاء آذربایجانی - همدانی؟!

از صفحه ۵۸۰ - ۵۸۶ قاسم بن علاء معرفی شده است. در این معرفی چند اشکال به نظر رسید:

۱. در منابع، گاه قاسم بن علاء ملقب به همدانی شده و گاه اهل آذربایجان خوانده شده است. نویسنده در این مورد می‌نگارد:

برخی از رجالیان همچون محقق اردبیلی، از آن جهت که راوی از هر دو شخصی به نام صفوانی است، معتقد به وحدت آذربایجانی و همدانی هستند.

(۱۶۵)

ایشان برای این ادعا به جامع الرواة و تنقیح المقال استناد کرده است. وقتی خواننده با این مطلب، روبه‌رو می‌شود چنین تصور می‌کند که نویسنده دو کتاب یاد شده به این دلیل که صفوانی از هر دو نقل کرده، قائل به وحدت صاحب دو نام هستند، در حالی که مامقانی قائل به وحدت نیست و سخن علامه اردبیلی نیز در این مطلب صراحت ندارد. اردبیلی می‌نویسد:

القاسم بن العلاء من اهل آذربيجان. قال ابن طاوس: انه من وكلاء الناحية... القاسم بن العلاء الهمدانی روی عنه الصفوانی (هو المتقدم خ).^۱

نسخه‌ای که توسط کتابخانه آیت مرعشی نجفی چاپ شده و عبارت را از آن نقل کردیم نشان می‌دهد «هو المتقدم» در بعضی نسخه‌های جامع الرواة است، علاوه بر این، اردبیلی نگفته است که دلیل اتحاد، نقل صفوانی از هر دو است. بله، مامقانی گفته است که شاید دلیل اردبیلی این بوده که راوی از هر دو، صفوانی است. مامقانی در معرفی قاسم بن علاء همدانی می‌نویسد:

حكم في جامع الرواة بأنه المتقدم ولعله بالنظر إلى اتحاد الراوي عنهما وهو محمد بن احمد الصفوانی وأنت خبيرٌ بأن مجرد اتحاد الراوي لا يجوز الجزم بالاتحاد بعد وصف هذا بالهمدانی دون ذاك. نعم يجوز ذلك احتمال الاتحاد؛^۲ در جامع الرواة که حکم شده همدانی همان قبلی (آذربایجانی) است، شاید دلیل آن، اتحاد راوی از هر دو باشد؛ یعنی محمد بن احمد صفوانی، و تو می‌دانی که مجرد اتحاد راوی، پس از وصف دومی به همدانی، مجوز جزم به اتحاد نیست. بله، تنها می‌توان اتحاد را محتمل دانست.

۱. اردبیلی، جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۹.

۲. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ش ۹۵۸۹.

بنابراین، مامقانی احتمال داده که دلیل اردبیلی اتحاد راوی از آن‌هاست. نکته دیگر این‌که برخلاف ظاهر عبارت سازمان وکالت، مامقانی وحدت آذربایجانی و همدانی را نپذیرفته است. البته علامه شوشتري اتحاد را ثابت کرده است.^۱

نکته دیگر این‌که نویسنده همواره از نویسنده جامع الرواة به صورت محقق اردبیلی یاد می‌کند. اما از آن‌جا که مقدس اردبیلی نیز به محقق اردبیلی شهرت دارد، جا داشت به منظور اشتباه نکردن خوانندگان، از صاحب جامع الرواة به صورت اردبیلی یا علامه اردبیلی یاد می‌شد.

۲. نویسنده می‌نویسد:

در امالی شیخ طوسی، روایتی از قاسم بن علاء همدانی مبنی بر ولادت امام حسین علیه السلام در روز پنج‌شنبه سوم شعبان، و استحباب روزه این روز نقل شده، و پس از ذکر نام وی، شیخ طوسی تعبیر وکیل ابی محمد علیه السلام را آورده است.

ایشان این روایت را به بحار الانوار و مستدرک الوسائل ارجاع داده است.^۲ اما جای تعجب است که وقتی امالی شیخ طوسی در دست است چرا نویسنده با واسطه این سه کتاب از امالی نقل کرده، در حالی که بنای نویسنده بر نقل، بدون واسطه است. آدرس دوم و سوم (بحار، ج ۹۷ و مستدرک ج ۷) از امالی شیخ طوسی نقل کرده‌اند و ظاهراً نویسنده چون چنین مطلبی را در امالی نیافته برای رعایت امانت، از واسطه نقل کرده است. اما آدرس اول (بحار، ج ۴۳) از مصباح المتعجد نقل کرده است.^۳ مناسب بود نویسنده، این مطلب را بی‌واسطه از مصباح نقل می‌کرد.

۳. بدون ذکر مأخذ می‌نویسد:

او از جمله کسانی بود که توقیعات ناحیه مقدسه برای وی صادر می‌شد، و او وسیله ابلاغ توقیعات به شیعیان بوده است.

ظاهر سخن فوق آن است که یکی از کسانی بود که همواره توقیعات ناحیه به دستش می‌رسید و او آن‌ها را برای شیعیان می‌خواند. اما مستند این ادعا برای ما معلوم

۱. ر.ک: شوشتري، قاموس الرجال، ج ۸، ص ۴۸۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۰؛ ج ۹۷، ص ۷۹ و نوری، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۳۸.

۳. — مصباح المتعجد، ص ۸۲۶.

نشد. شیخ طوسی در کتاب غیبت خبر مفصلی را نقل کرده که ضمن آن آمده است که وقتی دو ماه توقیع به دست قاسم نرسید، نگران شد.^۱

البته از این خبر صرفاً استفاده می‌شود که توقیعات بسیاری به دست او می‌رسیده است، اما معلوم نیست که آن‌ها را برای شیعیان نیز می‌خوانده است.
۴. نویسنده به نقل از بحار الانوار^۲ چنین نوشته است:

بنا به روایتی دیگر، وی طی سه نامه به ناحیه، حوایجی را می‌طلبد، و در ضمن آن‌ها بیان می‌کند که سن وی بالا رفته و فرزندی ندارد ...

(۱۶۷) سند این خبر در بحار به ابو جعفر طبری می‌رسد و مراد، طبری شیعه است که این مطلب را در دلائل الامامه،^۳ آورده است. نظر به این که بنای نویسنده بر نقل بدون واسطه است، مناسب بود این روایت را نیز از کتاب طبری نقل می‌کرد.

۵- در مقدمه گذشت که بنای نویسنده بر استقصای کامل بوده و بنا داشته به همه مطالب بپردازد. در مورد قاسم بن علا خبری در رجال کشی آمده که در شرح حال او بدان اشاره نشده است. در این خبر است که چند توقیع در لعن احمد بن هلال به دست قاسم رسید تا آن‌ها را به مردم ابلاغ کند.^۴

وکالت ابراهیم بن عبده نیشابوری از طرف امام مهدی علیه السلام؟

در صفحه ۵۶۷ می‌خوانیم:

با استفاده از روایت کلینی، طوسی، مفید، طبرسی و اربلی می‌توان بقای وی (ابراهیم بن عبده نیشابوری) تا عصر غیبت و تشرفش به محضر امام عصر علیه السلام و طبیعتاً وکالتش برای ناحیه مقدسه را استنباط نمود.

وکالت ابراهیم از طرف امام عسکری علیه السلام قابل قبول است، اما خبری که در مورد او در عصر غیبت صغرا وجود دارد آن است که او توفیق ملاقات با امام عصر علیه السلام را پیدا کرد، اما دلیلی بر وکالت او از جانب امام مهدی علیه السلام نداریم.

۱. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۱۰.

۲. مجلسی، همان، ج ۵۱، ص ۳۰۳.

۳. طبری، دلائل الامامه، ص ۵۲۵.

۴. ر.ک: رجال کشی، ج ۲، ص ۸۱۶، ش ۱۰۲۰.

عاصمی

آن جا که شیخ صدوق از دیدارکنندگان با امام مهدی علیه السلام به اجمال نام می برد، یکی از آنها را عاصمی، به عنوان وکیل کوفه، ذکر کرده است.^۱ نویسنده در صفحه ۵۸۸ برای شناسایی او می نویسد:

در این میان، کسی که لقب عاصمی داشته و در عصر غیبت صغرا می زیسته و احتمال وکالتش نیز منتفی نباشد، شخصی است به نام علی بن عاصم محدث.

نویسنده، مدرکی را نشان نداده که علی بن عاصم معروف به عاصمی بوده است. گویا نویسنده، شخص دیگری را نیافته که ملقب به عاصمی باشد.

گفتنی است که در مورد برادرزاده علی بن عاصم، یعنی احمد بن محمد بن احمد بن طلحه تصریح شده که معروف به عاصمی بوده است.^۲ احتمال بیشتر آن است که او خواهرزاده وی بوده است.^۳ کلینی می نویسد: «احمد بن محمد بن احمد الکوفی وهو العاصمی».^۴ او از مشایخ کلینی بوده و شیخ طوسی از او در زمره غیرروایان از ائمه علیهم السلام یاد کرده است.^۵

بنابراین، تردیدی وجود ندارد علاوه بر آن که احمد، معروف به عاصمی بوده، در عصر غیبت می زیسته است، در حالی که دلیلی نیافتیم که نشان دهد علی بن عاصم، معروف به عاصمی بوده است. علامه شیخ محمدتقی شوشتری بدون اظهار تردید، عاصمی در کلام شیخ صدوق را همان احمد بن محمد دانسته است.^۶ بنابراین، جا داشت نویسنده سازمان وکالت دست کم در حد احتمال می پذیرفت که غرض از عاصمی، احمد است.

بلالی

در مورد ابوظاهر محمد بن علی بن بلال (بلالی) در صفحه ۶۶۶ می خوانیم:

۱. شیخ صدوق، همان، ص ۴۴۲.

۲. رجال النجاشی، ص ۹۳؛ رجال الطوسی، ص ۴۱۶ و فهرست شیخ طوسی، ص ۷۳.

۳. ابوغالب زراری، رساله فی آل اعین، ص ۸۱.

۴. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۱۷.

۵. رجال الطوسی، ص ۴۱۶.

۶. ر.ک: شوشتری، قاموس الرجال، ج ۱، ص ۵۷۶ و ۶۷۷ و ج ۱۲، ص ۵۴.

در عبارت منسوب به ابن طاووس (در حالی که به اعتقاد محققان، این عبارت از طبرسی است) نام وی نیز جزو نه نفری است که به عنوان وکلای عصر غیبت معرفی شده‌اند.

در پی نوشت، به اعلام الوری و کشف الغمه ارجاع داده شده و نیز توضیح داده شده که اعلام الوری بعدها با عنوان ربیع الشیعه به سید بن طاووس نسبت داده شده است. دو نکته در این زمینه قابل ذکر است:

۱. این که اعلام الوری و کشف الغمه هر دو این خبر را از شیخ صدوق نقل کرده‌اند، اما از او به صورت «ابوجعفر» نام برده‌اند. کتاب شیخ صدوق در دسترس است و به جای نقل «عبارت منسوب به ابن طاووس»، جا داشت این سخن از کمال الدین نقل می‌شد.

۲. در خبر موجود در هر سه منبع، سیزده وکیل امام علیه السلام ذکر شده است، نه نه وکیل.^۱

کنیز نزد صاحب الزمان علیه السلام!

در صفحه ۵۷۲ آمده است:

کشی روایتی بدین مضمون از محمودی نقل کرده که می‌تواند بر وکالت وی از سوی ناحیه مقدسه در مدینه دلالت داشته باشد: کنیزی را به سوی ناحیه ارسال داشتم، پس از آن که مدت چند سالی نزد آنان بود، وی را آزاد ساختند و من او را تزویج نمودم. و او مرا خبر داد که مولایش مرا به وکالت مدینه منصوب نموده است، و بدین معنی امر کرده و من آن را به کسی بازگو نکردم.

با توجه به این که واژه ناحیه غالباً در مورد امام دوازدهم علیه السلام استعمال می‌شده است، می‌توان چنین استنباط کرد که جریان، مربوط به عصر غیبت است.

این که در خبر فوق آمده کنیز چند سال نزد ناحیه بوده، قرینه است که مراد از ناحیه، امام دوازدهم نیست، بلکه غرض امام هادی علیه السلام یا امام عسکری علیه السلام است.

وساطت نه وکالت

در صفحه ۵۹۱ آمده است:

۱. ر.ک: شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۲، ح ۱۶؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۷۳ و اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۴۱.

بنا بر یکی از روایات، زنی قطعه‌ای پارچه به محمد بن علی اسود می‌دهد تا آن را به عمری، سفیر دوم، برساند. وی نیز آن پارچه را به همراه مقدار زیادی پارچه دیگر که شیعیان برای تحویل به سفیر به او داده بودند، به بغداد می‌آورد و در بغداد از سوی سفیر دوم مأمور تحویل آن‌ها به محمد بن عباس قمی می‌شود، ولی هنگام تحویل آن‌ها، از پارچه آن زن غافل شده و آن را تحویل نمی‌دهد! چیزی نمی‌گذرد که پیغام عمری مبنی بر لزوم تحویل پارچه آن زن واصل می‌گردد! و پس از مدتی آن را می‌یابد و تحویل می‌دهد، و این در حالی بوده که فهرست کالاهایی که وی آورده بود، نزد عمری موجود نبود!

این روایت، حاکی از وکالت محمد بن علی اسود و محمد بن عباس قمی می‌تواند بود، چراکه جمع‌آوری وجوه شرعی متعلق به ناحیه مقدسه و تحویل آن‌ها به سفیر، از وظایف وکلا بوده. دستور سفیر به تحویل آن‌ها به محمد بن عباس قمی نیز دلیل آن است که وی به عنوان دستیار عمری در بغداد، مشغول به کار بوده است.

خلاصه روایت آن است که مردم پارچه‌های فراوانی را به محمد بن علی اسود می‌دهند تا به دست نایب دوم برساند و وقتی پارچه‌ها را می‌آورد، نایب از او می‌خواهد تا تحویل محمد بن عباس قمی بدهد. با چنین خبری نمی‌توان وکالت محمد بن علی را اثبات کرد، زیرا واسطه در رساندن چیزی غیر از وکالت است. آیا می‌توان گفت: پست چی‌ها وکیل فرستنده و گیرنده کالا هستند؟

بنابراین، با این خبر نمی‌توان وکالت محمد بن عباس را نیز ثابت کرد، زیرا ممکن است او خودش نیازمند به پارچه بوده یا واسطه در رساندن به دیگری بوده است.

فهرست اعلام

یکی از قسمت‌های مهم و پرمراجعه در این کتاب، فهرست اعلام است. در عین حال چند اشکال اساسی در آن به چشم می‌خورد:

۱. نام‌های متعدد در متن وجود دارد که در این فهرست یافت نمی‌شود، مانند ابراهیم بن محمد همدانی؛

۲. گاهی بدون ذکر نام پدر، تنها به اسم شخص اکتفا شده است، در حالی که این اسامی بر افراد متعدد اطلاق می‌شوند، مثل قاسم و جعفر؛

۳. به رغم این‌که مرتب‌سازی اعلام با کامپیوتر صورت گرفته، ترتیب الفبایی در

همه جا رعایت نشده است، مثلاً ابوالهیجا پیش از ابوبصیر است. دلیل این امر آن است که به کامپیوتر دستور داده نشده که الف و لام را به حساب نیاورد؛

۴. امام عسکری علیه السلام خادمی به نام کافور داشته است. نام کافور در فهرست اعلام به صفحه‌های ۲۱۵ و ۵۵۱ ارجاع داده شده است. اما کافور در صفحه ۲۱۵ نام شخص نیست، در آنجا آمده است: «... تمامی لوازم کفن و دفن از کافور و کفن و...». در پایان، ذکر این نکته را مناسب می‌دانم که ظاهراً نویسنده محترم از قاموس الرجال، تألیف علامه محمد تقی شوشتری، استفاده چندانی نکرده است. اگر این کتاب بیشتر مورد توجه بود، نویسنده به نکات ارزنده و تحلیل‌های درخور بیشتری دست می‌یافت.

(۱۷۱)

کتاب‌نامه

۱. ابوغالب زراری (م ۳۶۸ ق)، رساله فی آل‌اعین، تحقیق محمدعلی موحد ابطحی، ۱۳۹۹ ق.
۲. اربلی، ابوالحسن علی (م ۶۹۳ ق)، کشف الغمه فی معرفة الائمة، چاپ دوم: بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق.
۳. اردبیلی، محمدعلی (م ۱۱۰۱ ق)، جامع الرواة، مکتبة المحمدي.
۴. خویی، سید ابوالقاسم (م ۱۴۱۱ ق)، معجم رجال الحدیث، چاپ پنجم: ۱۴۱۳ ق.
۵. شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، چاپ اول: قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۹ ق.
۶. شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق)، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۳.
۷. شیخ طوسی، الفهرست، تحقیق جواد قیومی، چاپ اول: مؤسسه نشر الفقه، ۱۴۱۷ ق.
۸. شیخ طوسی، مصباح المتجهد، چاپ اول: بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ ق.
۹. شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق)، اختیار معرفة الرجال (معروف به رجال کشی)، تحقیق میرداماد استرآبادی، قم، مؤسسه آل‌البت علیه السلام، ۱۴۰۴ ق.
۱۰. شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق)، الغیبه، تحقیق عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، چاپ اول: قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۱۱. شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق)، رجال الطوسی، تحقیق جواد قیومی، چاپ اول: قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، تحقیق مؤسسه آل‌البت علیه السلام، چاپ اول: قم، آل‌البت، ۱۴۱۷ ق.
۱۳. طبری، دلائل الامامه، چاپ اول: قم، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۳ ق.
۱۴. کلینی (م ۳۲۹ ق)، کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ پنجم: تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
۱۵. مامقانی، عبدالله (م ۱۳۵۱ ق)، تنقیح المقال، چاپ سنگی.
۱۶. نجاشی (م ۴۵۰ ق)، رجال النجاشی، چاپ پنجم: قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ ق.
۱۷. نمازی شاهرودی، علی (م ۱۴۰۵ ق)، مستدرکات علم الرجال، چاپ اول: ۱۴۱۲ ق.
۱۸. نوری، میرزا حسین (م ۱۳۲۰ ق)، مستدرک الوسائل، چاپ اول: بیروت، مؤسسه آل‌البت، ۱۴۰۸ ق.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی